

مدار کارخانه حکومت برود گذاشت و اتالیقی سپر خود که حیدر نام داشت با و تفویض نمود و چون راجه رجن  
فوت کرد راجه اودن که قرابت دارا بود از قند بار آمده بحکومت نشست و شاه میراکه اتالیقی حیدر بن راجه  
رجن سیکر ذوکیل خود ساخت و در سپر او را یکی جمشید و دیگری علی شیر نام داشت اعتبار نمود و صاحب  
اختیار ساخت و شاه میرا دو سپر دیگر نیز بود یکی شیر شاه و یک هندال نام و اینها صاحب حاکمیه جلالت بودند  
چون شاه میرا و پسران او غلبه و استیلا بهم رسانیدند بقری راجه اودن و یوازیشان رنجیده از آمدن بخانه خود  
منع کرد و شاه میرا پسرانش تمام پرگنات کشمیر را متصرف شده اکثر نوران راجه را از خود ساختند و روز بروز قوت  
و غلبه می یافتند و راجه اودن زبون تر میشد تا در سنه سیج و اربعین مسبعه راجه اودن و یوز گذشت و زن او  
کو بادی نظام مقام شد تا با استقلال حکومت نماید و بشاه پیر مقام فرستاد که حیدر بن راجه رجن را بحکومت  
بردارد و شباهیر قبول این امر کرده انقیاد نه نموده رانی بالشرک بسیار رفته گرفتار گشت و صید را چون اجل  
آمد سوی صیاد و رهنما ظاهر شد بعد از آن شاه میرا شبوهری قبول کرده اسلام آورد و یک روز و شب با هم بودند  
روز دیگر شاه او را گرفته مقید ساخت و لوای سلطنت بر او فراخته خطبه و سکه بنام خود را سلطان شمس الدین خطاب  
داد و چون ابتداء ظهور ملت جمعی در بلاد کشمیر از زمان اوست ابتداء طبقه کشمیر از او کرده شد ذکر حکومت  
سلطان شمس الدین القصه چون سلطان شمس الدین بحکومت رسید رسوم ظلم و تعدی که از حکام نظام  
مانده بود همه را بر طرف ساخت از اعدا جمع نموده تمام ولایت کشمیر را که از قتل و غارت و جور خراب شده بود  
از سر نو تعمیر نموده بر عیایا نوشته داد که از باوه از شش یک محصول از ایشان بخواهد گرفت و رعایت  
با و شاه دین پرور و سایه افکن در جهان بیکه مترعان فلک رسانیدند و خیر عدل در هر کشور و قالب فتنه  
گشت زار ترار و خانه ظلم گشت زیر و زبر و گویند و جویر بخشی قند بار بود بحیثیت تمام بر سر کشمیر آمده تمام آن  
ولایت را زیر و زبر کرد و راجه شر و یوز بسیار بر رعایا توجیه انداخت بجهت پیشکش و بپوستاد و خود را بگو  
بدر رفت و ازین امر تمام ولایت کشمیر خراب شد و دلجو بواسطه کثرت سر ماتتوا سنت بود بقند بار با گشت  
و چون آوازه شجاعت و نکیامی سلطان شمس الدین در اطراف شهرت گرفت و از روی استحقاق بکار حکومت  
مشغول شد جمعی را از طائفه لون که مخالفت ورزیده بودند از ولایت گشتوار گرفته سیاست رسانید و بعد از  
استقرار و استقلال جمیع امور را بعهده جمشید و علی شیر سپرد خود گذاشت و خود بفرارخت و عبادت مشغول شد  
و در گذشت ذکر حکومت سلطان جمشید چون سلطان شمس الدین اجابت داعی حق نمود  
و سلطان جمشیدها اتفاق اعیان دولت بجای پدر جلوس نمود و از علی شیر که جمیع امور در ایام زندگی پدر  
یا و شرکت می نمود همیشه ملاحظه داشت و در مقام دفع و رفع بکند بگریسو و در چون سپاهیان جمشید بر علی شیر

مردانند او را بسطنت برداشته درونی پور که شهر است مشهور به شنبند جمشید بر سر ایشان لشکر کشیده  
 و آنجا امت را مزین و مدارا طلبیده طرح صلح انداخت و علی شیر از مصالح سرسیده بجناب تحویل بر شک سلطان  
 جمشید مشغول آورد و او را شکست داد و جدا شکست یافتن سلطان جمشید چون شنید که دینی پور خالیست  
 بقصد تخریب آن متوجه شد و سپاهیان علی شیر که محافظت و مرست آن مامور بودند جنگ پیش آمده  
 اکثری بقتل رسیدند و چون علی شیر فتح و فیروزی خود با خود و در رسید سلطان جمشید در خود طاقت بقا  
 فقور و بده ولایت کراچ فرار نمود و سراج نام وزیر جمشید که محافظت سری نگر نموده او بود علی شیر را  
 از شهر چه طلبیده سری نگر را او سپرد و همیشه بعد ازین واقعه که تشریفات و یک سال و دو ماه حکومت کرده درگذشت  
 ذکر حکومت سلطان علاءالدین بن سلطان شمس الدین چون سلطان جمشید درگذشت  
 برادر کتیش که علی شیر نام داشت خود را سلطان علاءالدین خطاب داده بر تخت نشست برادر خور و  
 شراساک اصحاب اختیار ساخت و در ابتدا عهد او فراوانی بسیار شد و در آخر فقط عظیم افتاد و خلق بسیار  
 تلف شدند و طاقت سیرای که مخالفت ورزیده در کشور رفته بودند بطائف الجیل آورده و کشمیر همچون  
 ساخت و علم استیلا بر افراخت و نزدیک تختی پور شهری بنام خود بنا نمود و از آنجا که تخت او بود که زن بکا  
 از مال شوهر ارث نگیرد و مدت حکومت او در او زده سال و هشت ماه و سی و روز بود و ذکر سلطان  
 شهاب الدین بن سلطان شمس الدین چون سلطان علاءالدین در اصل زندگی طی نمود برادر  
 خورش که شراساک نام داشت بعد از بسطنت رسید او صاحب داعیه و شجاع بود و اخلاق  
 پسندیده و هشت روزی که فتح نامه از جانبی نمی آمد آن روز را داخل ایام عمر نمیدانست و آثار کدورت  
 از شهر او ظاهری شد و ولایت مجده بالکان قدم سپرد و لشکر کنار آب سند کشید گویند چون حاکم آن دیار  
 بجنگ پیش آمد شکست یافت و سکنه قند بار و غزنین از رود اتم در براس بودند و تا شب لمر که الان باش  
 مشهورست و بر شاو رفت و از مخالفان جمعی عظیم را بقتل رسانید و تا ننگی هند و کش در آمده بود بواسطه صعوبت  
 راه محنت بسیار کشیده مراجعت نمود و کنار آب استلج معسک خود ساخت و راجه نگر کوٹ که بعضی از مجال متعلقه  
 دهل را عمارت کرده گشته بود در راه سلطان را ملازمت نموده غنائم بسیار که بدست آورده بود همه را سلطان  
 گزاینده اطاعت نموده حاکم طبلت تحت مجازمت آمده درخواست کرد که افواج ولایت سلطان او را  
 آسیب رساند و چون اطراف ولایت را ستم ساخت بمقت حکومت قرار گرفت برادر خور و خود منهدال نام  
 را ولی عهد خود ساخت و سن و برادرش را که هر دو پسر حقیقی او بودند بگفته زن دیگر که با وراثت آن تزلع  
 داشت بجانب اهل اخرج کرد و جمعی نگر و شهاب پور تعمیر نموده درگذشت و مدت حکومت او بیست سال بود

و که حکومت بندال بن ستمسار لدین چون سلطان شهاب لدین بساط زندگی را در نور زبرد  
 از پیش بندال نام بعد از تسلطت رسید و از صاحب خلاق پسندیده بود و در شنیدن احکام خود اهتمام تمام  
 داشت بود از نام سرداری به تشکر قلعه او سرکوت که در کتب بعضی ائمه سلطان شهاب لدین بود و در کتاب  
 بعد از آنکه جنگهای صعب میان فریقین رفته بود او کشته شد و برادرزاده خویش حسن بن شهاب لدین  
 را از دلی طلب نموده میخواست که ولی عهد خود سازد و بسکین اهل حسد سلطان را ازین داعیه شکیان  
 ساختند و برگرفتن او اغوا نمودند یکی از ائمه سلطان رونق رسول نام داشت حسن برین معنی آگاه سا  
 و با حسن از راه کشمیر فرار نمود و بلوهر کوه رفت و بعد ازین زمین داران آن تن را گرفته نزد سلطان  
 فرستادند روی اول بسیار رسید و حسن مجوس گشت و در آخر عمر از سلطان و وزیر رسول گشت یکی کجا  
 نام و دیگری سمیت خان نام نهاد و این هر دو سپه نورد بودند که سلطان از عالم زنت است حکومت او  
 پانزده سال و پنج ماه بود و در حکومت سلطان سکندر که سکا نام داشت با اتفاق وزیر او و ائمه  
 بجای پدر نشست و مهمات را از پیش خود ادی داد و وزیر را که صاحب اختیار بود بجانب تبت نامزد  
 کرد و در آن ولایت رافع کرده چون جمعیت بهم رسانید بنی در زید و در زوامی نیر با سلطان جنگ کرده  
 شکست یافت گرفتار گشته مجوس شد خود را در حبس گشت لشکر پای عظیم تر و سلطان جمع آمد و تمام اطراف  
 سرگشت و در آن ایام که حضرت صاحب قران به ترمین رسیدند و کفیل برای سلطان فرستاد  
 سلطان ازین معنی مباحث نمود و عرض داشت بلامنت صاحب قران شتمل بر انکلاص و اطهار  
 بندگی فرستاد و نوشت هر جا که حکم شود بلامنت برسم و ایلیان صاحب قرانی را رعایت بسیار کرده حضرت  
 نمود و نسبت اخلاص و بندگی او بفرمان صاحب قران رسید القات بحال و فرمودند جماعت طلب  
 دوزی با اسپ وزین مرصع فرستادند و فرمودند که چون رایات جلال از دلی بجانب پنجاب مسعود  
 کرد او بلامنت برسد سلطان سکندر بموجب این حکم وقتی که صاحب قران از کوه سواکک بجانب پنجاب متوجه  
 بودند با پیشکش بسیار روانه ملازمت گردید و در اثناء راه شنید که بعضی از ائمه صاحب قران گفته اند که سلطان  
 سکندر باید که هزار اسپ پیشکش بیارد و سلطان ازین خبر بر ایشان خاطر گشته بازگشت و عرض داشت که  
 که چون پیشکش لائق بهم رسید و در چندین این عنایت در توقف افتاد آنحضرت بر مضمون اطلاع یافته بر آن  
 جماعت که گفته بودند که سلطان سکندر باید که هزار اسپ پیشکش بیارد و عرض نمود ایلیان سلطان سکندر را  
 نوازش نموده فرمودند که مرزانا معقول گفتند باید که سلطان بی دغدغه خاطر متوجه ملازمت گردید سلطان  
 از خبر ایلیان شنیده بخوشحالی تمام لغرم ملازمت آنحضرت از کشمیر بیرون آمد چون باره دل گشت شنید

کہ حضرت صاحب قرانی از آب سند گذشتہ متوجہ ہر قند شدند ایلیان را پیشکش بسیار بخدمت آنحضرت فرستادہ بکشمیر مراجعت نمود و از بس کہ سخاوت داشت علماء عراق و خراسان و ماوراءالنہر و ہی امید باستان او آوردند و دین اسلام و کثیر شائع گشت بہ چنان ہمتش ز و صلاحی کرام ۵۰ کہ با یوس را کشت حرمان حرام ہد شد از بس کہ اسلام روشن گرفت بہ حریم درش قبکہ خاصہ عام و علی سید محمد را کہ سید فضلانہ بود و احترام نمود و لشکرتن اصنام و معابد کفار اہتمام داشت از حملہ بکندہ عالی بود و پھر ارہ کہ بہادری منسوب بہ داشتند از ابر انداخت و سر حنیفہ او را کافتند و آب رسانندند پایان را بناقتد و معبد دیگر را کہ در حکمت بود شکستند و شعلہا ہی عظیم بر خاکست چنانچہ سلطان گزادید و راجہ الہادت دیو پورہ بغیر درشن بوساختہ بود از سخنان معلوم کرد کہ بعد از ہزار و یکصد سال سکندر نام بادشاہی این را خراب نہاید ساخت و صورت عطار د کہ در دست خواہد شکست این مضمون بر صفحہ اول کتب گذارہ در صندوقی انداختہ در زیر آن عمارت دفن کرد ہو و ند و در وقت سکشتن آن عمارت ان شہ گزادید یافتند سلطان فرمود کاشکی این صفحہ را بر ظاہری عمارت می گماشتند تا من حکم دیرا سنے او بگردم و شراب قطعاً بیک قلم از ولایت او بر طرف بود و در آخر عمر تپ محرق بہم رسانید و میران خان و شاہی خان و محمد خان را کہ ہر سہ بسیار بو و ند طلبیدہ وصیت کرد و میران خان اخطاب علیشاہ دادہ سلطنت باو گذاشت و مدت حکومت اوست و دو سال و نہ ماہ و شش روز بود و ذکر حکومت سلطان علی شاہ و سلطان علی شاہ بن سلطان سکندر بت شکن و او میران خان نام داشت باوجود کہ خورد سال بود و صلابت و مہابت او در دلہا قرار گرفتہ مردم اطراف منقاد او شدند و در اوائل مہات را بحدہ سہ بہت کہ مسلمان شدہ وزیر سلطان سکندر بو و گذاشت و در مدت چہار سال کہ وزیر بود ہندی و ظلم بر خلائق کرد اکثر مہندوان جلا و وطن شدند و بعضیہا خود را کشتند چون سہ بہت بہرین وق در گذشت سلطان برادر خورد و خود شاہی خان را جانشین خود ساختہ و محمد خان برادر خود را شاہی خان باطاعت او وصیت نمودہ تا ارادہ سیر در کشمیر بر آید ہر سر راجہ جمو کہ خسر ہو بود درین ولا بعضی از ارباب غرض اور از ولیعہد ساختن شاہی خان کشمان ساختند راجہ جمو و راجہ اجو بر مدد علی شاہ رفتہ کشمیر را بار دیگر تصرف او در آوردند و شاہی خان از کشمیر بسال کرت رفت درین وقت جرہ کہو کہہ کہ در قند صاحب قران بود بعد از وفات آنحضرت از سر قند کہر خیمہ بہ پنجاب آمد و تسلطی قلم پیدا کرد ہو شاہی خان بر سر جرہ تہ آمد علی شاہ بال شکر انبوہ بر سر جرہ رفت و جنگی عظیم روی داد و از طرفین بسیار جہل رسیدند گویند خان غالب لی سروران جنگ بر خاستہ بجرکت آمد و قرار داد

اهل هندست کرده هزار کس کشته شوند یک قالب بی سر که از کوزه میگویند بر خاسته بجزکت می آمد آخر  
 علی شاه تاب نیاورده گریخت و شاهی خان بتعاقب او بکشیر آمد مردم شهر او خوشحالها کردند مدت حکومت  
 علی شاه شش سال و نه ماه بود و ذکر حکومت سلطان زین العابدین بن سلطان سکندر  
 بت شکن که عبارت از شاهای خانست بعد از برادر بر سر سلطنت تملک نسبت و جبریت که او گرفت سلطان  
 اگر چه نتوانست تخیر علی نمود اما تمام پنجاب در تصرف در آورده و نسبت تمام ولایات که در کنار آب  
 واقع است در تصرف سلطان درآمد و برادر محمود خان را صاحب مشورت ساخته مدار تمام محلات بعد از  
 تدبیر او نهاد و خود نیز در تخصیص قضایا و معاملات کوشش بلیغ داشت و مجمع طبه ایف نسبت میداشت  
 و کسب علوم و فنون نموده بود و در مجلس و از اهل دانش از هند و مسلمان همه وقت می بودند و علم موسیقی  
 مهارت تمام داشت و در تعمیر ولایت و تکمیل زراعت و کندن جو بهما توفیق که او یافت هیچ کس از حکام  
 کشمیر دوست نداد و بدایت زهر کس ناید این که از ابریمت چه نماند و در سر سبز وارد بود و ولایت او  
 پر جا و زوی واقع شدی تا وان آن و تبار آن موضع مقرر بود ازین جهت دزدی با اللکلیه بر طرف نشد  
 بود و نرخ نویسی در زبان او پیدا شد و بر رقیمای مس کننده و در شهر گذارشته بود که رسوم ظلم از ولایت کشمیر  
 بر انداخته شد و هر که بعد از ما باشد و باین دستور عامل نباشد او را اندر خدا و بالتماس سری پت که در کتاب  
 فی نظیر روزگار بود از سلسله انانواع رعایت یافته بیگانه دیگر که در عهد سلطان سکندر رعایت سستی  
 جلاسه وطن شده بودند باز آمده در جای و مقام خود که مقرری داشتند قرار گرفتند و وظایف بر ایشان  
 مقرر گشت و سلطان از برهمنان عهد گرفت که آنچه در کتب ایشان مسطور است خلاف آن فعل نکنند و بعد از آن  
 آنچه رسوم ایشان بود مثل تشنه کشیدن و سوزن زدن همراه شوهر و غیر آنکه سلطان سکندر بر انداخته همه را  
 از سر احیا نمود و جرمانه پیشکش و سایر حیوانات از رعایا معاف داشت و حکم فرمود که سوداگران بطاع را که  
 از اطراف بیارند پنهان نکنند و از همین فاحش اجتناب نموده باندک سود بفرود شدند و زندانیانی که در عهد  
 سابق بقیه بودند همه را رها کرد و هر ولایت که فتح می شد خزانه بغارت میداد و موافق پای تحت خراج بر  
 ولایت مقرر ساخت و متردان را گوشمال داد و بر تبه لایق نگاه داشت و فقیران و ضعیفان را رعایت نموده  
 نمیکرد داشت که از یاد در آیند و در روی زن بیگانه و در مال غیر بی نظیر نجاینت و طمع اصلا نمیکرد و از روی  
 بر عیایا کرد و جزیب از آنچه محمود بود زیاده ساخت روزمره خیر خاصه سلطان از کان حاصل مس  
 که هم رسیده بود و فرزندان در اینجا کار میکردند می بود چون در عهد سلطان سکندر بنا اوزر و تفره و غیره را  
 شکسته سکه زده بودند و آن زر کساد می پیدا کرده بود و حکم شد تا بر سر خالص که از آن کان پیدا می شد سکه

زود در راجح ساخته و حسن سؤگت و بجزیه بود که از هر که میسر میجد او را نوعی از ولایت خود اخرج میس که او  
 نمیدانست بچسب بچیده است و در باب هر که بفال بد براند همان میشد و خلاق در عهد او هر وضعی و طبعی که میخواستند  
 می بودند و بر همینان که در زمان سلطان سکندر سلمان شده بودند اکثر تر گذشتند و از علما کسی با مجال گرفت ایشان  
 نبود و نزدیک بکوه ماران جوی را آورده شهری بنا کرده که آبادانی او بیخ کرده بود و دیگر شهرها را آبادان کرده بود  
 و فضلا و مساکین را ستون ساخته و ابراهیم از احوال ایشان خبر داری بود و در مقام جمع تجارتین نبود بلکه آنچه بدست آدمی آمد  
 صرف معارف میگشت بیت چون توان نقد جان بر جایگه داشت چرا که نقد و گر باندنگه داشت خود  
 زمان او سلطان محمود نامی که هم شاعر بود و هم دانشمند پیدا شد در بحر و قافیه که میخواست در بدیه شعر میگفت و  
 در همان لحظه که از مشکلات علمی از سوال میکردند فی تا مل حل میکردند و سلطان لعظیم علمای اسلام میس کرد و  
 میگفت که ایشان مرشدان اند و هم جوگی را بواسطه غربت و ریاضت احرام می نمود و بعبیب هیچ از طایفه نظر نمی کرد و از بس که  
 فرست داشت هر قضیه مشکل که مردم در تشخیص آن عاجز می آمدند در بدیهه تفصیل میسند از جمله زنی که تعصب به  
 اتباع خود داشت شبی پسر صغیر خود را کشته در خانه اتباع انداخت و صبح تمت چون بر و سبته بداد خواهی آمد به نزد  
 سلطان و وزیر ابدال تقصیر بسیار تحقیق آن بجز اعتراف نمودند سلطان خود توجه تفصیل آن فرمود اول آن اتباع  
 را که متهم بودند در خلوت طلبید و تهدیدات نمود و دقیقه از وقایع بروی فرودنگ داشت چون آن زن ازین عمل سبی بود  
 هیچ بجهت اعتراف نمود و آخر سلطان فرمود که اگر تو برهنه شوی بجنود مردم و بخانه خود روی آن معنی دلیل بر صدق تو  
 میتواند بود زن از حیا فرو افتاد و گفت نزد من مردن به ازین عمل است بخون خود راضی شدم و لیکن اختیار این عمل  
 بخود قرار ندمت و او سلطان دست از بازداشت آنرا دیگر را که دعوی میکرد و طلبیده گفت اگر تو درین دعوی  
 رسکاری میکنی در حضور مردم برهنه شو آن زن بی ملاحظه خواست برهنه شدن سلطان مانع آمده فرمود که جمیع  
 کار اوست و تمت بر اتباع نهاده و بعد از آن که تا زمانه چند بر دروغند اعتراف نمود سلطان در و از انمی گشت بلکه  
 می فرمود تا زنجیر در پای ایشان انداخته بر زور در عمارت کاویک زد و طعام می یافتند و از جیب آنکه جانوری کشته  
 نشود منع شکار کرده بود و بر سفیان گوشت نمی خورد و از جیب بخشش او سازند و خواستند ای اطراف و بکشورها  
 آوردند از آنجمله ملا عودی از شاگردان پیواسطه خواججه عبدالقادر بود از خراسان آمد و عود را چنان می نواخت  
 که باعث خوشحالی میکرد و بانواع عنایت سرافراز گشت و ملا جمیل حافظ که در شعر و خوش خوانی مدیم المثل  
 بود نیز از سلطان رعایتها کلی یافت و نقشهای او تا امروز در کشمیر مشهور است و حلب آتش باز که قنک در کشمیر  
 او پیدا کرده و در زمان سلطان بود و در فن آتش بازی نظیر خود نداشت و کتاب سوال و جواب که مستغنی خوانند بسیار  
 است سلطان با اتفاق او تصنیف کرده و قاصان و ریسیمان بازان و بیو باوزنان او بسیار پیدا آمد که سزا

بود اندک یک نقش ابد و از مقام ادانی نمودند و در بعضی اوقات که سلطان خوشحالی رو میداد می فرمود  
 تا رباب و بین و غیر آن از آلات سرور بزرگ گرفته مرصع می یافتند و سهوم نام زیرکی بود که بزبان کشمیر  
 و در علوم هندوی سرآمد و زکار بود و درین درم نام کتابی تصنیف کرده تمام واقعات سلطان را بتفصیل آورده  
 بود و شاه ناسی تمام یاد داشت مانک نام کتابی در علوم سستی بنام سلطان تصنیف کرده بدین سبب مورد الطاف  
 گردید فارسی و عربی بفرموده او بزبان هندوی و فارسی و تبتی و غیر آن اطلاع داشت و بسیار از کتب فارسی و عربی  
 بفرموده او بزبان هندوی ترجمه کردند و کتاب مهابارت که از کتب مشهورست و کتاب پنجم برگی که عبارت از  
 تاریخ بادشاهان هندست بفرموده او بفارسی ترجمه کردند و سلطان مغفور ابو سعید سلطان از خراسان بسیار  
 تازی و پهلوی و حتی بریم بدین نزد سلطان فرستاد و سلطان ازین مثنوی خوش حال گشته و برابر آن خروارهای بجز  
 و قطاس و مشک و شال و کاسهای بلورین و دیگر غرایب کشمیر در طارنت خاقان مرحوم روانه ساخت سلطان  
 بهلول لودی و سلطان محمود گجراتی نفائس ملک خود و بخدمت سلطان رابطه نمودت را محکم می ساختند  
 عالم که معظم مکرم و مهر و گیلان و غیر آن نیز تحف و هدایا فرستاده همین شیوه رومی میداشتند با و شاه سواد  
 اسباب داشتایی و اسپان بسیار محبوب یکی با قصیده در مدح سلطان فرستاده سلطان را از خواندن آن  
 قصیده خوشحالی تمام روی نمود و در ونگر سمن و رام راجه گوالیر چون معلوم کرد که سلطان را بعلوم سستی و شکیست  
 رعیت تمام است کتاب معتبر این فن ارسال نموده مرسوم راجه گوب سه هزار در بعد از سلسله اخلص و اتحاد  
 مرغی میداشت و راجه نسبت دو جانور غریب خوش شکل بدست آورده بتز و سلطان فرستاد و سلطان را از دیدن  
 آن جانوران مسرت تمام روی داد و از جمله خاصیت آن جانوران یکی این بود که چون شیر را باب مخلوط کرد پیش  
 آنها میگذاشتند اجزای شیر را بقا و از اجزای آب جدا ساخته می خوردند و آب خالص میماند و سلطان در  
 او ابل حال محمد خان برادر خور را اولی عهد ساجده مدارجیات بر و گذاشت بعد از وفات او پسر او را چند  
 ز نام سجای او اعتبار نموده تمام مهمات بعبده او گذاشت و دو کو که خود را سعود و شیر نام بقرب خود اختصاص  
 داده ممتاز ساخته بود و از این پر و با یکدیگر در افتاده شیر سعود را که برادر خور او بود کشت و سلطان در  
 قصاص او شیر را نیز قبیل رسانید و سلطان سیر داشت یکی آدم خان که از همه بزرگتر بود اما همیشه در طلب  
 سلطان خواری نمود و حاجی خان و بهرام خان که از همه خور و تر بود اما جاگیر بسیار داشت و ملا دریا نام شخصی  
 مجهول النسب بود او را دریا خان خطاب کرده تمام مهمات را بعبده او گذاشته خود همیشه و طرب مشغول شد  
 و سری پست که وزیر سلطان بود چون از عالم رفت سلطان یک روز کشمیر که چهار صد شترنی داشته بخت  
 او باطنال تصدیق نمود و سلطان در علوم جوگیان مهارت تمام داشت و خلق بدن که آنرا همیا گویند

مردم از و مشاهده کرده گویند نوبتی سلطان مرض شد چنانچه مشرف پلاک گشت و مردم از صحبت او دست  
داشتند درین اثنا جوگی در کشمیر پیدا شد و گفت من علم همیان میدانم و این مرض سلطان را که اصعب امر  
است غیر این علاج نیست که من هیچ خود را از بدن خود جدا کرده در قالب سلطان در ارم نزدیکان سلطان انبغی  
غیبت داشته جوگی را نامک شاکر دوش بر بالین سلطان برده هر دو را آنجا تنها گذاشته جوگی بعد از آن  
که روح سلطان مفارقت نمود روح خود را از بدن خود بر آورده بجای که میدانست در قالب سلطان بر آورده  
و شاکر و خود را وصیت کرده بود که قالب مرا که معطل خواهد ماند در آسن که عبارت از مقام جوگی است برو می  
خواهی کرد وقتی که شاکر و قالب جوگی را بر داشته بیرون آمد نزدیکان بجانب سلطان شتافته او را صحیح البدن  
یافتند و خوشحالیه نمودند بعد از آن چند گاه پس از سلطان در مقام در خصوصت یکدیگر شده نزاع بر فاستند و مردم  
که از همه بزرگ بود از کشمیر بر آمده جمعیت تمام از ولایت تبت رفته آن نواتی را سینه ساخته و غنایم بسیار نزد سلط  
آورده مورد مرامم گردید و حاجی خان حسب حکم سیر لوبه کوٹ رفت و سلطان آدم خان را بواسطه بی اعتدال  
حاجی خان همیشه نزد خود نگاه میداشت آخر حاجی خان با غوامی بعضی از لوبه کوٹ بجانب کشمیر آمد و نزد سلطان  
و در نوشته و گفته فرستاد که میافایده نکرده و بضرورت سلطان بفرستد جنگ او بر آورده در میدان تلیل مسکری  
حاجی خان اگر چنانچه عمل خود شیمان بود اما سعی مردم واقع طلب صفا راست کرده بمیدان درآمد و از صباح  
ی شام جنگ قائم بود آخر شکست لشکر حاجی خان افتاد و از آدم خان آثار مروانگی درین معرکه بسیار بطور آمد  
حاجی خان کر نینه بجانب نیشپور رفت و آدم خان بتعاقب شتافته خواست او را بدست آورد سلطان نگذا  
حاجی خان از نیشپور بر نی آمده بعلاج تخمیان مشغول شد و سلطان بعد از فتح کشمیر آمده فرمود تا از سر مخالفان بناره  
بازرسانیتند و اسیران لشکر حاجی خان را بقتل آوردند و آدم خان مرد می که در لغوی حاجی خان کوشیده بود  
بدست آورده بقتل رسانید و اهل و عیال ایشان را آزار میگردانید و باین تقریب اگر مردم از حاجی خان جدا شده  
نزد آدم خان آمدند بعد ازین آدم خان با استقلال تمام تا شش سال حکومت راند متعاقب این خطیم  
واقع شد و ولایت کشمیر چنانچه اکثر مردم از کرسنگی مردند ازین ممرانده کلی بحال سلطان راه یافته اکثر غلامی  
مخزاین را بر مردم قسمت کرد و خراج را در بعضی جاها چهار یک و در بعضی هفت یک قرار داد و آدم خان بر تو  
مکراج دست یافته النوع بقدری نمود و مردم بسیار از دست او نبرد و سلطان آمد و او خواهی نمودند و هر زمان  
که از سلطان بجانب او میرفت قبول نمیکرد تا آنکه بسیار بهم رسانید و بقصد سلطان آمد و در قطب الدین پراقت  
نمود سلطان حکم این مضمون بیست مزن با سپاهی ز فو و پیشتر که توان زد انگشت بر نیشپور بطلایف  
الحیل مستلی او نموده باز بولایت مکران فرستاد و حاجی خان را بمرعت طلبید آدم خان بکراج رفت

بجای



بلا توفیق از آنجا برآمده بر سر سوپور رفت حاکم آنجا که از قبل سلطان معین بود برآمده جنگ کرد و کشته شد و تمام شهر  
 و ولایت بجزارت رفت سلطان چون خبر شنید لشکر عظیم بر سر آدم خان فرستاد جنگ عظیم دست داد و از طرفین  
 بسیار قتل بریده شکست بر آدم خان افتاد چون پل سوپور که بر روی آب بهت بسته بودند شکست قریب  
 کس از مردم اعیان آدم خان درین فرار غرق شدند آدم خان از آب گذشته آن روی آب اقامت جست و  
 سلطان از شهر برآمده بجانب سوپور آمد رملار اولاً سامنوده درین اثنا حاجی خان بموجب فرمان که با او رفت  
 از راه بنج تزیو یک باره سوله رسید سلطان پس خورد خود بهرام را با استقبال او فرستاد و بسیار هر دو برادر  
 بهم رسید آدم خان از آنجا که بود گرخت از راه شاه نیک به نیلاب رفت و سلطان حاجی خان را همراه گرفته بشهر آمد  
 و او را ولی عهد خود گردانید حاجی خان مگر اخلاص جست کرده دقیقه از دقایق اخلاص نامری نگذاشت و در آن  
 خود را که در سفر جنبه با او فریاد کرده بود و ند سفارش کرده منسبهای کلی برای ایشان گرفت و جاگیرهای جو  
 مقرر کرد و سلطان که طلا و مرصع باو عنایت کرد ایم از و راضی بود آخر حاجی خان بواسطه شرب مدیم سهال  
 و موی بهم رساند و در کار سلطنت خلل تمام راه یافت امر او در غفیه آدم خان را طلبیدند آدم خان با اشارت  
 امر برآمده سلطان را دید سلطان از آمدن او بدید و از امر او خجسته عاقبت برادران هم عهد گشت عظیم آدم خان  
 نمودند بعد چند گاه چون ضعف پیری به سلطان غالب و بسیاری نماند آن گردید امر او وزیر با اتفاق معز  
 داشتند که امر سلطنت اگر یکی از سلطانان زاده تقویین یا بدباعت امنیت و نظام ملک گردد و سلطانان  
 التقات باین سخن ناگروه هیچ یک را از پیران خود با امر سلطنت اختیار نمود و اول اتفاق از زبان آمده  
 صحبتها بهم رسانیدند و بهرام خان مگر انگیزه و سخنان اتفاق در میان آورده دو برادر بزرگ را با هم شهن  
 آدم خان از و هم و قطب الدین پور فرشته اقامت نمود چون ضعف کلی بحال سلطان راه یافت امر او را  
 ملاحظه فرستیدند که پیران بیادوت سلطان بیایند و گاه گاه سلطان را به جای بلند تکلف می نشانیدند  
 و تقاریبی نواختند که سلطان صحت یافته و باین تدبیر ملک پای میداشتند آخر چون بیماری سلطان  
 صعب شد یک شب روز تیر بهوشی او گذشت شبی آدم خان تنها از قطب الدین پور بدیدن سلطان آمد  
 لشکر بیرون شهر گذاشت تا از حاجی خان و اعدا خبر دار باشند اتفاقا همان شب حسن گچی که از امر بزرگ  
 بود در دیوانخانه سلطان بحبت حاجی خان از امر سعیت گرفته بود روز دیگر امر آدم خان را بتقریبی از  
 کشمیر آورده حاجی خان به تجلیل بر چه تمامه طلبیدند حاجی خان بموجب طلب امر آمده اسبانی طویل  
 تمام متصرف گشت و لشکری عظیم گردا و جمع آمده اما از اندیشه فتنه و غدر مخالفان بدرون محل سلطان  
 نرفت آدم خان چون این خبر شنید ترسیده از راه تادیل قصد هندوستان کرد و بسیاری از توکران او

جدا شدند این پدر که از امرار معتبر حاجی خان بود بتقاب آوم خان شتافت آوم خان جنگهای مردمان کرد  
 بسیاری از برادران و خویشان را قتل آورده بدر رفت و حسن خان پسر حاجی خان که در پنج پور بود نیز  
 پیر آمد و رونق پنج پور تمام در کار و بار حاجی خان راه یافت و سلطان از عالم رفت مدت حکومت او پنجاه و دو  
 سال بود و ذکر سلطان حیدر شاہ بن سلطان زین العابدین که حاجی خان نام داشت  
 بعد از پدر بسہ روز حاجی نشین پدر شدہ سلطان حیدر خطاب یافت و در سکندر پور کہ بنوشتر مشہور است  
 برسم و آئین پدر جلوس کردہ زربای ثار را باہل استحقاق داد برادرش بہرام خان و پسرش حسن خان  
 تاج سلطنت بر سر او سناوہ نخبست او قیام نمودند بہت چو مرگ افگند افسری از سری بہ ہند آسمان  
 بر سری دیگری بہ ولایت مکران بجایگاہ حسن خان مقرر کرد اورا امیر الامراء و ولی عمد خود ساخت و تا کام  
 در وجہ جاگیر بہرام خان تعمیر نمود و راجہ ہای لطاف را کہ بہ تقریب تعزیت و تہنیت آدہ بودند اسب خلعت دادہ  
 رخصت کرد و بالشرار شمشیر مرصع و خلعت نوازش نمود سخاوت جلی داشت و دایم الخمر بود و چون طبیعت  
 انتقام داشت اکثر امرار از پنجیدہ بجایگاہ رفتند چون از احوال ملک لی پروا بود از وزراء انواع تعدی  
 برمایا رفت و قوی نام بجای را بتقریب خود اختصاص دادہ ہرچہ او میگفت بان عمل ہنمود و او از مردم شہوت  
 میگرفت و بہر کہ بدیشد فی الحال مزاج سلطان را از منحرف میساخت و بس کہی کہ پیشتر از ہمہ در سعیت او  
 سعی نمودہ بسعایت قوی حجام قتل در آمد و قبل ازین آوم خان لشکر بسیار جمع آورده بعقد جنگ سلطان  
 بولایت جمور سیدہ بود چون خبر قتل امرار اور سیدہ برگشتہ بجمور رفتہ و برفاقت مانک پور راجہ جموع جنگ بخولا  
 کہ دران نواحی آدہ بودند رفتہ تیری بدہن اور سیدہ بہمان زخم در گذشت سلطان از خبر وفات او متاثر شد  
 فرمودہ تا قالب اور از جنگ گاہ بر آورده بنزدیک پدر او دفن کردند ہم دران ایام بواسطہ دوام شرب  
 مضرہای حسب مجال سلطان راہ یافت امرار در خمیہ با بہرام خان اتفاق نمودہ خواستند کہ اورا بسطنت  
 بوازند چون این خبر بحسن خان کہ در ہند قلاع بسیار فتح کردہ بود و غنائم بی شمار بدست آورده بود رسید  
 لشکر حرا بطریق بلیغ رخورد را بکشمیر رساند چون آمدن او بخصیت بود اہل غرض سخنان از جانب او گفتہ  
 مزاج سلطان حیدر را منحرف ساختند سلطان از پنجیدہ کورشس ندا و پیچ یک از خدا ماشا و بچرا شد  
 روزی سلطان بر الوان گج کردہ بر آمدہ بشراب مشغول گشت در حالت سستی پائین فرید و بیفتا بود و روز  
 گذشت مدت حکومت او یکسان و مہماہ بود ذکر سلطان حسن بن حاجی خان حیدر شاہ بعد از پدر  
 پشاور و روز سبعی احمد اسوا جلاس یافت و روز و ہم کسانی را کہ از ایشان توہم داشت مقتید کرد و از  
 سکندر پور بنوشتر رفتہ و رانجا اقامت کرد و خزائن جد و پدر و عم را بر مردم نثار نمودہ احمد اشقی را بملک

احمد خطاب داوه مدار مہمات برومی گذاشت و سپہ اور نور زراشتی نامہ حاجت رو اگر دانید بہرام خان  
 با سپہ خود از کشمیر آیدہ بجانب ہند رفت و بسپاہیان ہماز و جدا شدند و ہما حوال او عنقریب فتح کوز  
 خواہد شد سلطان تمام ضوابط و قوانین سلطان زمین العابدین را کہ در زمان حیدر شاہ مخمل و ہندرس  
 گشتہ بود مجدداً احیا کرد مدار کار را بران گذاشت و زمین وقت بعضی مقتدان تہ بہرام خان رفتہ  
 او را بر جنگ سلطان تخریب نمودند و امر انیظمانو شتند و او را طلبیدند بہرام خان از ولایت کترہ  
 برگشتہ بر آہ کوہ ہا در ولایت مکرچ رسید سلطان درین وقت بقصد سپہ و رولی پور رفتہ بود و ارشدین این  
 خبر بقصد جنگ عم خود بسوی پور رفت بعضی مردم سلطان را برین داشتند کہ بجانب ہند باید رفت اما ملک احمد  
 اسوارا ترغیب جنگ نمودہ نگذاشت کہ بجانب ہند رود سلطان رای ملک احمد پسندیدہ ملک تاج  
 لیب را بالشکر گران بر سر بہرام خان فرستاد و بہرام خان را توقع این بود کہ لشکریان سلطان بوسے  
 خواہند آمد آخر کار بر عکس شد و در وضع لو لو نام حرب صعب اتفاق افتادہ بہرام خان شکست یافتہ  
 گریختہ در موضع رتن کر آمد افواج سلطان بتعاقب او شتافتہ او را بدست آوردہ تیر و ہنہش سیدہ و اسبا  
 و اشیا بگارت داوہ بجالی خراب نزد سلطان آوردند سلطان فرمودہ تا پدر و سپہ را در زندان کردند بعد  
 از زمانی میل در چشم بہرام خان کشیدند و او تا سہ سال در بند ماندہ از عالم رفت و این بزرگ وزیر سلطان  
 زمین العابدین و متاخر ملک احمد آشتی بود و در گور ساختن بہرام خان رحمت اللہ علی سعیمای نمود و بارہا  
 سلطان زمین العابدین از ور بخیدہ میجو است کہ سیاست رساند سپہ و سلطان حسن او را بدست  
 آوردہ اتفاق در میان روز کہ بہرام خان را گور ساختہ بودند میل در چشم او کشیدند بعد از سہ سال در  
 زندان او نیز مرد و میت بچشم کس جو کس خارستم دادہ نہ نیاید چشم خود با سر ہم دادہ ملک احمد وزیر استقبالی  
 شد ملک یاری بہت را کہ رعایت کردہ ملک احمد بالشکر بسیار بجانب ملک دہلی از راہ راجوری روان گردید و عجیب  
 دیو راجہ جو آیدہ ملک احمد یاری را دید و ملک یاری را بالشکر بنوہ خود دادہ و او رفتہ با تارا خان کہ از جانب باو شاہ  
 دہلی در دامن کوہ و ولایت پنجاب حاکم بود جنگ کرد و تمام ولایت و راجہ نمود و شہر سیالکوٹ را خراب ساخت و  
 سلطان را از حیات خاتون کہ از نسل سادات بود سپہی متولد شد سلطان او را محمد نام کردہ ملک یاری بہت  
 تربیت سپہ و سپہ دیگر او حسین نام نہادہ ملک نوروزین ملک احمد دادہ تا او را پرورش کند و میان ملک احمد و ملک یاری  
 رنجش راہ یافتہ و در مقام دفع یکدیگر شدند و میان امر نیز خلاف ہم رسیدہ جنگهای عظیم شد تا شبی جمعیت نمودہ  
 بدیوانخانہ سلطان و طردوست انداز میان نمودند و اکث در زدند و در کار سلطنت خلل کلی راہ یافت سلطان  
 ملک احمد اسوارا با جمعی دیگر از خویشان او مقید ساختہ ہموال او را بتاراج دادہ او در زندان بمرد سلطان

سید ناصر که نزد سلطان زین العابدین مقرب بود و در مجلس بر خودش تقدیم میفرمود و بحکم سلطان از کشمیر اخراج یافته بولایت دلی رفته بود طلبید سید ناصر چون نزد یک دود سپهر خیال رسید وفات یافت بعد از آن سید حسن ولد سید ناصر که پدر حیات خاتون بود از دلی طلبیده زمام اختیار بدست او داد سید فرج سلطان را از امر کشمیر منحرف ساخت و جمعی کثیر از اعیان ملک بسعی او قتل رسیدند و ملک یاری مجوس گشت و بقیه دیگر از سراسر گرنجیه با طرف رقتند جهانگیر ماکری که از امر بزرگ بود گرنجیه بقلعه لوهر کوه رفت بعد از چند روز سلطان را زحمت اسهال طاری شده ضعف کلی بحال او راه یافت سلطان حسن وصیت نمود که چون سپهران من خوردند یوسف خان بن بهرام خان را که در بند دست با فتح خان سپهران را در ولایت نسواست بساطنت بردارند و محمد خان را ولی عهد سازند سید حسن بطاهر قبول کرد و سلطان بهمان الم در گذشت مدت حکومت او معلوم نیست و ذکر سلطان محمد شاه بن سلطان سن محمد خان هفت ساله بود بسعی حسن حکومت رسید و در آن روز جمیع اسباب طلا و نقره و اسلحه و اقمشه و اطهره و غیر آن در پیش او گذاشته هیچ کدام از آن چیزها التفات نکرده گمان را بدست گرفت حاضران ازین عمل او استدلال بر بزرگی و مردانگی کرده گفتند که در کار جهان داری خواهد کوشید و استقلال سادات بمرتبه رسید که هیچ یک از امر او و وزیران نمیکند اشتند که نزد سلطان آید کشمیران از سمعی به تنگ آمده شی با اتفاق پسر ام راجه چو که از ترس تاتار خان پناه بکشمیر برده بود سید حسن را باسی تفرز اعیان سادات در باغ نوشه بغیر گشتند و از آب بهت گشتند و پل را شکستند آن طرف جمعیت کرده نشستند و سید محمد سپهر سید حسن که خالوی سلطان بود جمعیت نموده بحبیت محافظت سلطان بدیوایخانه آمد در این چنین شبی که فتنه عظیم روی داده هر کس بخود در مانده عیدنی ریا خواست تا یوسف خان بن بهرام خان را که در بند بود بدر برود سید علیخان نام از امر سادات برین معنی اطلاع یافته یوسف خان را قتل آورد و حاجی بهت را که در قتل یوسف خان تا سف میخورد و تیر گشت و مادر یوسف سال دیوی نام که از آن گاه که میوه شده بود دریا و از سه لقمه جوی در وقت افطار غذا میساخت نقش سپهر را سه روز در خانه نگاه داشت و بعد از آنکه او را دفن کردند حجره نزدیک بقعه او ساخته آنجا میبود تا از عالم رفت القصد سید علی خان و سادات دیگر بقصد جنگ مخالفان برکنار آب جمعیت کرده نشستند و بسیار خرج کرده لشکر عظیم بهم رسانیدند و مردم کشمیر از اطراف و جوانب فوج فوج آمده با مخالفان میوستند و از جانبین جنگ تیر و تفنگ در کار شده بودند و هر روز از طرفین کس بسیار قتل میسرید و وزوان علانیه شهر آمده تاراج می نمودند و سادات خندقی گرو شهر کنند تا از وزوان امن شد و خانهای مخالفان در شهر و سوادج هر جا که بود خاک برابر کردند و اموال و مواشی ایشان بتاراج داده از غایت تکبر خود نگاهبانی نمیکردند و

جہانگیر ماکری کہ در او سر کوش میبود بطلب مخالفان رسیدند هر چند مساوات با و پیغام صلح فرستادند قبول  
 نمود روزی داود این جهانگیر ماکری و سنی و اکبری از بل گذشتند و مساوات جنگ کردند او و با  
 اکثری از مخالفان قتل سید و مساوات خوشحال گشتند و قهاره نواختند و از سرای مخالفان بنا را ساختند و غیر  
 مساوات خواستند که از روی غلبه از بل بگذرند مخالفان پیش آمدند و در میان بل عظیم دست داد چون بل شکست  
 از طرفین خلافت در آب غرق شد و بعد از آن مساوات بتا رخاں حاکم پنجاب خط نوشته اورا آمد و خویش طلبیدند  
 او لشکر بسیار بدو ایشان فرستاد چون لشکر او بواجی بهتر رسید پیش نام راجا پنجاب ایشان جنگ کرده مردم خوب  
 را قتل رسانید مخالفان از استماع این خبر خوشحالیا نمودند و میان مساوات و کشمیریان تا دو ماه دریم جنگ  
 بود آخر کشمیریان سه فوج شده از آب گذشتند و اطراف کوه را فرو گرفتند و مساوات در مقابل ایشان آمده داد  
 مردانگی دادند چون جمعیت مخالفان اصناف متصاعفت بود اکثر از اعیان مساوات قتل رسیده بقیه روی  
 فرار شهر آوردند کشمیریان تعاقب نموده بشهر درآمده دست بقتل و غارت گشاوند و در شهر آتش زدند و از آن  
 آتش خانقاه میسید علی بسوخت و با بنجا آتش متنی گشت و عدد کشمکان در آن روز بدو هزار کس رسید و این  
 واقعه در سنه ثانی و تسعین و ثمانا تیره روی داود سید محمد بن سید حسن در خانه گدائی نام شخصی از طایفه راون درآمد  
 تحصن حبست مخالفان همه یکجا شده در دیوان خانه بسلام محمد شاه رفتند و او را از خود ساخته سید علیجان را  
 با دیگر مساوات از کشمیر خارج نمودند و پیرام راز را می گلی داده رخصت نمودند و چون هر کدام از کشمیریان کو  
 سرداری داشتند در اندک مانی میان ایشان مخالفتها پیدا آمده کار سلطنت از انتظام بر افتاد و فتح خان  
 این آدم خان که بعد از وفات تانار خان حاکم پنجاب شده بود از جالندرقصد ملکوت موروثی بر اچور سے  
 رسیده آنجا میبود چون بیره سلطان زمین العابدین بود مردم واقعه طلب از امر او و علیا فوج فوج ترواد  
 می رفتند و او هر کدام العامی داود امیدوار می ساخت و چشم میداشت که جهانگیر ماکری پیش از همه آمده او را  
 خواهد دید جهانگیر ماکری بتوهم اینکه مخالفان او اول رفته دیده اند لفتح خان در نیامده او را از داعیه کشمیر  
 منع نمود و سلطان محمود شاه ترغیب جهانگیر ماکری از کشمیر برآمده میدان گیر سوار را بسکر خود بساخت  
 و فتح خان نیز از راه پیره پور بواجی او دن رسید و چشمه آب میان کرده در برابر شست و صفات شیب  
 یافته آتش حرب اشتعال یافت اول فتح خان خلیه نموده تزدیل بود که لشکر سلطان پریشان شود آخر  
 جهانگیر ماکری شات محکم داشته مقدار نگاه کس خوب از لشکر فتح خان قتل آورد و شکست بر لشکر فتح خان  
 افتاد و تزدیل بود که فتح خان گرفتار شود یکی از منافقان آوازه در انداخت که سلطان محمود شاه بدست  
 مخالفان اسیر گشت جهانگیر پریشان خاطر گشته از تعاقب باز ماند سلطان بعد از فتح کشمیر آمد ملک مایه بیست

راجا راج مواسعی که فتح خان راجای واده بود و در سواد و آدم خان فتح خان مدتی خایب  
 بوده در لواحق بیروم کله سر بر آوردند و مرتبه دویم محبت بهم رسانیده به لشکر کشیدند و جهانگیر ماکری با  
 لشکری ابنوه بمقابله او برآمده در میدان موضع گو سوار پرکنه ناکام فرود آمد و بزرگ خدمتکار فتح خان بن  
 وقت فرصت یافته بشهر رفته جمعی کثیر را امر کرد در بند بودند و در ازان جمله سنی و انگری بود جهانگیر از  
 خلاصی یافتن سنی و انگری اندویشمین شده اراده صلح بفتح خان نمود و بر اجه را جوری که فتح خان بعد و او  
 بود پیغام نمود که در لشکر فتح خان تفرقه اندازد را جبه را جوری و امر او دیگر جدا شده پیش جهانگیر رفتند فتح خان  
 مضطرب شده برگشت و جهانگیر تا بهر پور بقا قبلا و نمود فتح خان بملک جهور رفته آنرا مسخر ساخت و لشکر  
 عظیم از آنجا همراه کرده باز به لشکر کشیدند درین و لاجهانگیر خان سادات را قبل ازین اخراج کرده بود و بسا  
 طلبیده جنگ عظیم میان سلطان فتح خان روی داد سنی و انگری از قبل فتح خان جنگهای مردانه نمود و از  
 جانب سلطان سادات ترودات خوب کرده داد جلالت و مردانگی دادند جمعی کثیر از ایشان بشهوات سینه  
 بقیه که ماندند محل اعتماد سلطان جهانگیر گشتند درین تمهید فتح خان بهر نیت یافته رفت و باز لشکر ابنوه جمع کرده به  
 کشیدند و جنگها کرده غلبه یافت بیست گل شادی اگر خواهی ز خار غم نکش داسن به قدم گر طالب کنی کام از دل  
 در نه و کار بجای رسید که بکس با سلطان نماند و خزاین او تمام رفت و جهانگیر زخمی شده بگوشه قرار نمود  
 و میر سید محمد بن سید حسن فتح خان درآمد و بعد از آن چندگاه سلطان محمد شاه رازمین داران گرفته بفتح خان  
 سپردند درین وقت ده سال و هفت ماه از سلطنت او گذشته بود و فتح خان او را با برادران خود در  
 دیوان خانه نگاه میداشت و فرموده بود با طعمه و اشربه و سایر ضروریات برای او میداشتند و سنی  
 و انگری دایم در مقام تقطیم او بودند خدمت او قیام مینمود و ذکر سلطان فتح شاه که عسارت از فتح خان  
 باشد در سنه اربع و تسعین و ثمانمائه خود را سلطان فتح شاه خطاب کرده بر سر حکومت نکلن بست و راق  
 و قانق مهمات خود سنی و انگری را گردانید درین وقت میر سمن از مریدان شاه قاسم از عراق بکشید آمده محل عقد  
 خلافت گردید و تمام اوقاف و املاک معابد دیوبهره بمردان او مقرر شد و صوفیان او در تخریب و آسند ام  
 معابد کفار میکوشیدند و کس مانع نتوانستی شد در اندک مدت میان امر از تراغ بهم رسید بر دیوانخانه  
 آمده بیکه گرا گشتند ملک اتقی اورنیا که از اعیان امر فتح خان بودند با جمعی سلطان محمد شاه رازمین داران  
 بر آورده در بار موله آمدند چون در روی آثار رخند دیدند از عمل خود و پشیمان شده خواستند که با سلطان  
 محمد شاه را گرفته بفتح خان بدیند محمد شاه ازین معنی اطلاع یافته ششی بدر رفت بعد از آن سلطان فتح شاه  
 ولایت کشمیر را سه حصه ساخته در میان خود ملک اتقی شکر قسمت علی السویه نمود و ملک اتقی را وزیر مطلق و

و شکر ادویان کل ساخت و ملک انجی در فصل قضایا و راست داشت از انجلا الیکه و کس بر سر چک با یک  
 ابر ششم نزاع داشتند و هر یکی میگفت که این چک از منست و در میان وزن و رنگ متفق بودند چون این قضیه پیش  
 ملک انجی آمد پرسید که چک بر سر انگشت باله پیچیده اند مالک گفت بر انگشت و بسطل گفت بر لته چون و اگر و ند  
 ظاهر شد که بر انگشت پیچیده بودند بعد از آنکه مدتی از سلطنت سلطان فتح شاه گذشت ابراهیم پسر جهانگیر ماری  
 که منصب پدر با و تفویض یافته بود نزد محمد شاه رفته او را از هندوستان تخریص نموده بر سر ولایت کشمیر آورد  
 و میان او و سلطان فتح شاه جنگ عظیم در فوجی کوباموتیه دست داده شکست بر شکر سلطان فتح شاه  
 افتاد و شکر فتح شاه از راه هیراپور هندوستان رفت نه سال از حکومت او گذشته بود که این واقعه دست او  
 بعد از آن سلطان محمد بار دوم بر تخت حکومت تکیه جسته ابراهیم ماری را وزیر مطلق و اسکندر خان را از اولاد  
 سلطان شهاب الدین بود و بعد خود ساخت و پسر ابراهیم ملک انجی را که زینه ایشان بود در زندان خانه رفت  
 بقتل رسانیده فتح خان بعد از چند روز جمعیت عظیم بهم رسانیده باز متوجه کشمیر شد سلطان محمد شاه تاب مقاومت  
 نیاورد و بی جنگ روی بگریز نهاد مدت حکومت او درین نوبت نه ماه و نه روز بود و سلطان فتح شاه بار دیگر متصرف  
 کشمیر شده همانگی را که از طایفه بدره بود وزیر و شکر رینا را ادویان کل ساخت و حکومت بعد از او میرزا محمد شاه بعد از نوبت  
 خوردن نزد اسکندر گهر رفت اسکندر گهر لشکر بسیار برد و او فرستاد جهانگیر پسر تیز سلطان فتح شاه رنجیده بجهت شاه درآمد  
 او را از راه جوری کشمیر بد سلطان فتح شاه جهانگیر ماری را بر اول لشکر خود ساخته جنگ محمد شاه فرستاد شکست بر شکر  
 فتح شاه افتاد جهانگیر ماری با پیرو خود در آن جنگ کشته شد و از امرای معتبر او مثل علی شاه سی و دیگران بجهت شاه درآمد سلطان  
 فتح شاه ناچار بود فرجانب هندوستان نهاده بهمانجا وفات یابد درین شهر حکومت او یکسال و یکماه بود و سلطان محمد شاه در مرتبه سوم بر  
 سر حکومت اجلاس یافته تقاربا خوانست و شکر را که از امرای معتبر فتح شاه بود بنکرده کاجی چک که بفرست و شجاعت و صوف بود  
 بوزارت اختیار نمود و کاجی چک در قطع خصومات فراست عظیم داشت از جمله نویسندگان و زنی داشت بحسب  
 اتفاق چندگاه از آن زن دور افتاد و زن بی صبری نموده شوهر دیگر خواست بعد از چندگاه نویسنده  
 پیدا شد میان او و شوهر دوم مناقشه بهم رسید و نزد کاجی چک رفتند و چون هیچک گواه بر و قوت  
 مدعی خود نداشت تشخیص این قضیه مشکل نمود آخر ملک کاجی چک آن زن را گفت تو راست میگوئی و این  
 نویسنده دروغ گوست بیا قدری آب درین دو ات من بریز تا تسکین برای تو نویسم که او را با تو کاری نباشد  
 زن برخواست و آنقدر آب که ضروری بود در دو ات ریخت ملک گفت دیگر بریز باز اندک آب که سیه  
 را صانع نکند ریخت و درین احتیاط تمام سجای آورد ملک بخاطر آن گفت که از احتیاط نمودن این زن  
 جرم شد که زن نویسنده دست و زن نیز بالاخر اعتراف نمود و مناقشه از هم گذشت چون سلطان محمد شاه

استقلال تمام ہم رسانید اکبری از امرای فتح شاه مثل سعیدی و اکبری و غیره بسیار است رسانید و شکر گریا  
 با جل خود در گذشت و نفس فتح شاه را نوکران او از بند کشید آورند و سلطان محمد شاه با استقبال رفتند و جواهر از  
 سلطان زین العابدین فرمود تا دفن کردند و این وقایع در سنه اشعی و عشرین و ستصمات روی نمود و هم درین  
 سال سلطان سکندر لودی با و شاه دہلی در گذشت و پسر او ابراہیم تخت نشست درین ایام چون ملک  
 کاجی ابراہیم با کبری را در زندان کرد پسر او ابدال با کبری با اتفاق جمعی از مردم ہند سکندر خان بن فتح شاه را  
 بسطنت برداشتہ بشیر آورد و سلطان محمد شاه ملک کاجی در بولہور از رگتہ تا کل بجنگ مخالفان برآمدند  
 و اسکندر خان تاب نیاوردہ بقلعہ ناکام درآمد ملک کاجی آنقلعہ را گرد کرد و روزی چند جنگ مابین فریقین  
 قائم بود درین اثنا جمعی از امرای سلطان بقصد نئی برآمدند و اسکندر خان میفرمود کاجی سعود نام پسر خود را  
 پسر ایشان فرستاد و او جنگ مردانہ با ایشان کردہ کشتہ شد اما فتح از جانب سعود روی نمود و سکندر خان قلعہ  
 ناکام را گذاشتہ بدرخت و ملک بقلعہ درآمد و ما کریان پریشان و ابر در پی سکندر خان رفتند و سلطان محمد شاہ  
 مسرور و مہتج بشہر مراجعت نمود و این وقایع در سنہ احدی و ثلثین و ستصماتہ روی نمود و ہم درین سال  
 حضرت فردوس مکانی با بر باد شاه بر سر ابراہیم لودی آمدہ در میدان پانی پت او را بقتل آورد و درین اثنا  
 مزاج سلطان بسعایت اعدا از ملک کاجی انحراف یافت ملک کاجی توہم نمودہ بر اجوری رفتہ را ہماے  
 اطراف را بخود متقا و ساخت و درینوقت سکندر خان پیش سلطان شکست یافته رفتہ بود با اتفاق جمعی از خولا  
 آمدہ لوہر کوٹ را متصرف شد و ملک یاری برادر ملک کاجی خبردار شدہ بر سر او رفت و جنگ کردہ او را بکوٹ  
 ساختہ نزد سلطان فرستاد سلطان بواسطہ دو لشواری از ملک کاجی راضی شدہ باز عموزارت با و تفویض  
 نمودہ و چشم سکندر میل کشید و ریولا ابراہیم خان پسر سلطان محمد شاہ بہمراہی پدر نزد سلطان ابراہیم لودی  
 بہہلی رفتہ سلطان ابراہیم لودی لشکر بسیار بسلطان محمد شاہ داد و حضرت کرد و ابراہیم خان را در خدمت خود  
 نگاہداشتہ بود بسبب حادثہ سلطان ابراہیم کشید آمد و ملک کاجی بواسطہ کور ساختی سکندر خان از سلطان کشید  
 بود او را بہرہانہ کہ خواست و زندان کردہ بعد از آن کہ سلطان را مقید ساخت ابراہیم خان را بسطنت برداشت  
 و مدت حکومت محمد شاہ در نیم مرتبہ پانزدہ سال و یازدہ ماہ یازدہ روز بود و کہ سلطان ابراہیم شاہ  
 بن محمد شاہ چون بر تخت نشست ملک کاجی را بہمان دستور وزیر مستقل گردانیدہ ابدال با کبری  
 بن ابراہیم با کبری کہ از دست بجفای ملک کاجی بہند رفتہ بود در ریولا بلا دست حضرت فردوس مکانی بعضی  
 رسانید کہ از غلبہ دشمنان پناہ باین درگاہ آوردہ ام اگر بندہ را بشکر ادا و فریاد کشید ابراہیم با کبری بہ بخت بندگان  
 حضرت نتیجہی نمانیم آنحضرت بعد از اطلاع بر صورت و سیرت او بزبان تملطف فرمودند کہ در شکل ہم آیین



مردم بهم میرسد با سپ و خلعت مقرر از ساخته لشکر بیار بهمراهی او نعین فرمودند و شیخ علی بیگ و محمود خان و محمود خان  
 را سردار لشکر گردانیدند چون ابدال ماکری دید که مردم کشمیر از مغولان تنفر خواهند جست برای مصلحت نام سلطنت  
 بر نازک شاه بن فتح شاه بناوه متوجه کشمیر گردید و از آن طرف ملک حاجی ابراهیم شاه را بر داشتند و در موضع سلام  
 از سپر گشته با نخل لشکر گاه ساختند بطرفین مقابل هم فرود آمدند ابدال ماکری بیگ حاجی پیغام فرستاد که من بیعت  
 با پیر شاه رفته مدو آورده ام و شوکت و صلاحیت آن پادشاه بمرتبه ایست که سلطان ابراهیم پادشاه و پسران  
 که پانصد هزار کس داشت در طرفه العین بنجاک تیره برابر ساخت خیریت تو در انست که در سلک دولتخواهان  
 آن پادشاه و رانی تو اگرین دولت نصیب تو نیست زود تر برای و با این لشکر بنجاک کن وقت تدافع و تسلی  
 نیست ملک حاجی سید ابراهیم خان سرنگ و ملک یار سردار سه فوج ساخته بنجاک درآمد و از طرفین  
 مقابله عظیم دست داده کس بسیار قتل رسید و از امرای نامدار ابراهیم شاه یاری بیگ و سرنگ و غیره که  
 هر یک جمعیت عظیم داشتند قتل آمدند ملک حاجی مضطرب شده بشهر فرار نمود و آنجا هم نتوانست قرار گرفت  
 و بجانب کوهستان رفت و از احوال ابراهیم شاه که چه شد و کجا رفت هیچ معلوم نیست و مدت حکومت  
 او هشت ماه و سبت پنج روز بود ذکر سلطان نازک شاه بن فتح شاه بعد از فتح در شهر  
 سری نگر جلوس نموده مردم کشمیر را که از مغولان متوسم بودند و لاسا و اد کشمیر باین از جلوس او خوشحالیها نمودند  
 و از شهر برآمده در نو شهر که از قدیم پای تخت سلاطین بود قرار گرفت و ابدال ماکری را بوزارت و وکالت  
 برگزیدند و ابدال بقصد تعاقب ملک حاجی تا سواد حمل نگری رفت و چون معلوم نمود که بدست آوردن او  
 ممکن نیست شروع در تقسیم ولایات نمود بعد از خالصه تمام ولایت پچهار حصه قرار یافت یک حصه ابدال ماکری  
 و دوم بمیر علی و حصه سوم بلوهر ماکری بانی بر یکی یک قرار یافت ابدال ماکری نوکران فردوس مکانی را تحت  
 هدایای بسیار داده بجانب هند حضرت نمود و پیغام عتاب امیر بیگ حاجی فرستاده محمد شاه را نزد خود  
 طلبیده بمیر علی محمد شاه را از قلعه لوهرو کوٹ بر آورد با اتفاق کشمیر آمدند و ملک حاجی را نگذاشتند که باید که سلطان  
 محمد شاه در مرتبه چهارم بر تخت نشست و نازک شاه را که سبت سال حکومت کرده بود و بیعت کرده بود  
 درین ایام حضرت فردوس مکانی از عالم فانی انتقال نمود و حضرت جنت آشیانی محمد مایون پادشاه  
 بر سر سلطنت نمکن فرمودند و این قصه در سنه سبع و ثلثین و ستمائیه واقع شد چون یکسال بر سلطنت سلطان  
 نازک شاه گذشت و ملک حاجی چک که بولایت کوهستان رفته بود از آن ولایت جمعیت انبوه بهم رسانید  
 در نو احوی پنجره آمد ملک ابدال در برابر او آمده جنگ کرد و ملک حاجی گرنجیه بهند آمد درین ایام میرزا کامران و  
 پنجاب تسلط تمام داشت شیخ علی بیگ محمد خان و محمود خان مغول که بعد از فتح کشمیر حضرت ابدال ماکری

مراجعت کر دی ہوئی نہایت ہزار کامران بعض رسائیں دیکھ کر چون ماہ تمام ولایت کشمیر اطلاع یافتہ ایم اگر  
اندکے توجہ فرمائیں دست آوردن این ولایت در کمال آسانیست مرزا کامران محرم بیگ راسر وارشکر  
ساختہ باتفاق امرائے کشمیر آمدہ بودند بر سر کشمیر یقین نمود چون افواج مغول کشمیر نزدیک رسیدند کشمیر  
از ہر اس تمام اموال و اسباب خود در خانہ باگدہ آستہ جانب کوبہا گرختند افواج مغول رفتہ شہر تالاج  
کردہ آتش زدند و بعضی کشمیریان کہ از کوہستان جنگ مغول آمدہ بودند بقتل رسیدند و ابدال ماکری  
اول باین عتیدہ بود کہ ملک کاجی بمغولان ہمراہ است چون یقین او شد کہ داخل افواج  
مغول نیست اظہار اتحاد و یگانگی با نمودہ اورا با سپران و برادران طلبیہ عہد و سوگند در میان آوردند  
و این معنی باعث قوت کشمیریان شد دل بر جنگ نہادند و باتفاق جنگ با مغولان کردند مصلحت وقت را  
دیدہ بملک خویش رفتند و بعد از چند گاہ ملک کاجی بواسطہ مکر و فریبکہ از ملک ابدال معافیہ کرد و چون آنجا  
راضی شدہ باز ہند رفت و درین سال کہ سنہ تسع و ثلثین و ستھاتہ باشد سلطان سعید خان بادشاہ  
کہ شعر سپر خود سکنہ رخا نرا ہمراہی مرزا حیدر کا شعری باد و از دہ ہزار کس از راہ تبت و لاہر بر سر کشمیر فرستاد  
کشمیریان از آوازہ سلامت و محاربت ایشان کشمیر را خالی کردہ بی جنگ با طرف گرختند و پناہ  
بکوہستان بردند کا شعریان بولایت کشمیر درآمدہ عمارت عالی را کہ از سلاطین سابق بود بجاک برابر ساختند  
و شہر و دیہات آتش زدند و خزانہ و دقائن کہ در زیر خاک مدفون بودہ ہمہ را بمخص یافتہ تمام لشکران  
پرازمال و اسپان گردیدند و ہر جا کہ اہل کشمیر رفتہ نہان شدہ بودند خبر یافتہ بر سر ایشان می رفتند و ایشانرا  
قتل و ایسیر ساختند و تا سہ ماہ این صحبت در کار بود ملک کاجی چک و ملک ابدال ماکری و دیگر سرداران  
نامی بجا کہ مرقتہ پناہ بردند چون آنجا بودند را مصلحت نہانستند بجانب کما در بارہ و از آنجا براہ ماراؤ  
از کوہ فرود آمدہ جنگ مغولان قرار دادہ روان شدند و سلطان زار دہ واسکندر خان و میرزا حیدر  
نیر بالشرانہ و در برابر ایشان آمدند جنگ عنیم رومی دادہ از سرداران کشمیر مثل ملک علی و میر حسین و شیخ  
میر علی و میر کمال کشتہ شدند و از کا شعریان نیز مردم نوب بقتل آمدند کشمیریان خواستند کہ پشت بہر کہ وہند  
اما ملک کاجی و ابدال ماکری پابی جلاوت محکم داشتند و کشمیریان دیگر را جنگ ترغیب تحریر نہیں نمودہ داد  
جلاوت و مروانگی دادند و از طرفین چندان مر دم مقتول گشتند کہ از خیر شہا بیرون بود و چند قالب بہر  
برخاستہ در حرکت آمد و وہ آن سابقانہ لور شد و از باد و لاشا جنگ ماہین فریقین قائم بود و چون شب آمد  
طرفین از عنیم خود حساب گرفتہ ہر کس کجای خود رفت و ہر دو طاقتہ از جنگ بر آمدہ بمصالحہ راضی شدند  
کا شعریان صوفت و سلاط و ساتر نقائش نزد محمد شاہ فرستادہ نسبت خویشی قرار دادند سلطان محمد

بجای

باتفاق ملک کاجی ابدال صلحنامه نوشته بانغراتب کشمیر بجانب کاشغریان فرستادند و قرار یافت که  
 دختر محمد شاه در عقد ازدواج سلطان نزاده سکندر در آید و بندیان کشمیری که در دست منولان بوده را  
 کند کاشغریان باین صلح راضی شده متوجه کاشغرش شدند و پریشانی که در کشمیر پیدا شده بود با من و بیعت  
 مبدل شد و درین سال دو ستاره ذات الاذناب یعنی دم دار طلوع نموده بود و محط عظیم درین ایام  
 پیدا شد چنانچه اکثر خلاق بیلا کر سنگی هلاک گشتند بقیه که ماندند جلای من اختیار نموده بجایهای دور رفتند  
 و حکایت دلجو که قتل عام کرده بود از دلها مردم فراموش گشته در جنب این حادثه آسان مینمود و این  
 محنت تاده ماه امتداد یافته انقطاع یافت و چون وقت میوه نیر رسیدنی بجز رفاهیت در خلاق  
 روی مینمود و در وقت میان ملک کاجی و ابدال ماگری بخش در میان آمد ملک کاجی از شهر برآمده وزیرین  
 قرار گرفت و ملک ابدال بوزارت سلطان قیام مینمود و حکام و عمال بهر شهری که بر رعایا میخواستند میگردیدند  
 و بیچکس بداد نمیرسید بعد از چند گاه سلطان محمد شاه تب محرق بهم رسانیده هزار پی که داشت بختا جان کشیده  
 بجان بیماری از عالم گذشت مدت حکومت او چجاه سال بود و ذکر سلطان شمس الدین سلطان  
 محی بعد از پدر بر سر سلطنت ممکن گشته با اتفاق وزرا تمام ولایت را بر امر تقسیم نمود و مردم کشمیر از جلوس او  
 خوشحال شدند در اندک فرصت میان ملک کاجی و ابدال نزاع بهم رسید ملک کاجی را بقصد جنگ ابدال  
 بجانب کوه سو برد و ابدال نیز با استعداد تمام در مقابل آمد و آخر بصلح قرار یافته ابدال در کراچ که جاگیر او بود رفت  
 و سلطان و ملک کاجی بهر بیعت نمودند باز بعد چند گاه ابدال سر از اطاعت تافته در مقام ضنا  
 شده در کراچ خلل انداخت این مرتبه سرفتنه باسانی نتکین یافت از احوال سلطان شمس الدین در تاریخ  
 کشمیر زیاده برین یافت نشد و ایام حکومت او همین گشت بعد از او پسرش نازک شاه ب حکومت نشست  
 پنج شش ماهی نگذشته بود میرزا حیدر استیلا یافته صاحب تصرف گشت در ایام حکومت او خطبه و سکه  
 بنام نامی حضرت جنت آشیانی محمد بیایون بادشاه بود و ذکر حکومت مرزا حیدر در رسد  
 ثمان و اربعین دستماته در وقتی که بنت آشیانی از شیرخان شکست یافته بلاهور آمده بودند ابدال ماگره  
 در یکی چک و بعضی از اعیان مملکت کشمیر عرض داشت اختیار و تمناهی و ترغیب گرفتن کشمیر نموده بوسیله  
 مرزا حیدر فرستادند و آنحضرت میرزا حیدر را رضت کرده قرار فتن خود نیز دادند چون میرزا حیدر نیز رسید  
 ابدال ماگری در یکی چک آمده ملحق شدند و همراه مرزا حیدر زیاده بر چهار صد سوار بود و چون براجوری رسید  
 کاجی چک که حاکم کشمیر بود با سه هزار و پنجاه هزار پیاده کوه تل کرسل را آمده محکم ساخت مرزا حیدر ترک این راه داده  
 براه شیخ روان مشد و کاجی از روی کمال غرور محافظت آن راه نمود و میرزا حیدر از کوه گذشته بفضا سه

کشمیر و آمده بناگاه سری نگر را متصرف شد و ابدال ماکری و ریگی چک استقلال یافته همات از پیش خود گرفتند و برگشته چند جا گیر میرزانا مرو نمودند اتفاقاً در همان اثنا ابدال ماکری را عمر بسر آمده و پسران خود را بحیدر سفارش نمودند در گذشت و بعد از درآمدن میرزا حیدر کشمیر کاجی چک پیش شیرخان افغان بهندوستان رفته پنجاه سوار که حسین شروانی و علاء الدین خان سردار آنها بودند با دو فیل با کومک آورد و میرزا حیدر با اتفاق ریگی چک متوجه جنگ او شدند و یقین با این موضع و تبار و موضع کاره صفها بسیار استند و نسیم فتح بزرگم علم مرزا حیدر و زبده امرای شیرخان کاجی چک بهر میت یافتند و کاجی چک در یرم کله قرار گرفت و ملا محمد یوسف جامع تاریخ فتح مکر یافته بود و در سنه حسیب و شصت و سه مرزا حیدر در قلعه اندر کوٹ اقامت نمود و بحیت بدگمان شدن مرزا حیدر در باب ریگی چک او گر ختیه نزد کاجی چک رفت و هر دو اتفاق نموده در سنه احدی و شصت و شصت بقصد استیصال مرزا حیدر روی بسری نگر نهادند و بهرام چک پسر ریگی چک خود را بسری نگر رسانید مرزا حیدر بندگان کوکه و خواجه حاجی کشمیری را بدفع وی نامزد کرد و او تاب نیاورد و بگریخت و چون لشکر مرزا اتفاق نمودند کاجی چک و ریگی چک فرار را غنیمت دانستند در یرم کله قرار گرفتند و مرزا حیدر بندگان کوکه در سر نگر گذاشته متوجه سنجیت شده از قلاع بزرگ قلعه کو سوار را با چند قلعه دیگر فتح کرد و در سنه اثنی و شصت و شصت کاجی چک و پسر او به تپ و لرزه بمردند مرزا حیدر اینسال را بفرار غت گذرایند و در سنه ثلث و شصت و شصت ریگی چک با امرای مرزا حیدر جنگ کرده کشته شد و سرش با سر سپیش غازیخان پیش مرزا آوردند و در سنه اربع و شصت و شصت ایلچی از کاشغر رسیده مرزا حیدر با استقبال ایلچی در لارا آمد و آنحضرت بهرام ولد مسعود چک که مدت هفت سال در کراج جنگهای خوب کرده بر همه غالب بود با خان میرک مرزا سخنان صلح در میان آورده محمد و شرط قرار داد خان میرک مرزا بعد و سوگند او را طلبید و وقتی که آنحضرت بهرام در مجلس او آمد و سه خنجر از موزه کشیده بر شکم وی زد و او همچنان زخم خورده گریخت و در خیال در آمد خان میرک مرزا متعاقب او شناخته او را گرفت و سر او را جدا کرده نزد مرزا حیدر در لارا آورد و بجان اینکه مرزا حیدر خوشحال خواهد شد عید نیا بعد از حاضر ساختن از دیدن سر او در قهر شد و بغضب برخواست و گفت بعد از شرط و عهد کشتن یکی لائق نباشد مرزا حیدر گفت من ازین واقعه خبر ندارم بعد از آن مرزا حیدر از راه لارا متوجه کشور شد بندگان کوکه و محمد ماکری و کلبه مغول و میرزا محمد یحیی و حیدر نیا را بهراول لشکر ساخته خود در موضع دو چهار نزدیک کشتوار قرار گرفت و جماعت بهراول سه روزه در یک روز قطع نموده بموضع دوست که درین جانب آب آریاست رسیدند و لشکر کشتوار آنجانب آب بود جنگ تیر و تفنگ در میان آمد و هیچ یک از آب عبور نتوانستند کرد و در دیگر لشکر مرزا حیدر از راه راست انحراف و زبیده خواستند که در کشتوار در آیند چون بموضع وارد رسیدند

و در

با دست برخواست و تار یک شد مردم لار هجوم نموده بر سر ایشان آمدند بندگان کو که بر وار بود با کس بسیار  
قتل رسید و از آنجا که روان شدند در راه محکم با گری و پسرش با بست و پنج کس خوب کشته شده بقیه السیف  
بهزار محنت بهر زاجید ملحق شدند مرزا حیدر از آنجا برآمده در سنه خمس و خمسين و تسعمائة متوجه تبت گشت و راجور  
را از دست کشمیریان بر آورده بمحمد نظر و میر علی داده بکلن را بلا عباد و تبت خور را بلا قاسم مقرر نموده و تبت  
کلان را فتح نموده محسن نامی را بجاکومت آنجا تعیین کرد و در سنه شش و خمسين و تسعمائة مرزا حیدر متوجه قلعه دیل گردید  
لکه آمده مرزا را دید و درخواست گناه دولت چک برادرزاده کاجی چک نمود مرزا حیدر آدم در خرگاه داشت  
بودند دولت چک را آنجا بطلبیدند دولت چک تم کرده از مجلس برخاست و فیلی را که حبت پیشکش آورده بود  
همراه گرفته روان شد مردم خواستند که او را تعاقب کنند مرزا حیدر مانع آمد و بعد از چند گاه مرزا بکشیر مراجعت کرد  
دولت چک غازیخان حسین چک و تهرام چک نزد بهیبت خان نیازی که از پیش اسلام خان بهر تبت خورده  
در راجوری آمده بود آمدند و اسلام خان بتعاقب نیازیان در موضع بدوار ولایت نوشهر رسیده بود سید خان  
عبد الملک نام را که از محترمان او بود نزد بهیبت خان فرستاد و سید خان مقدمات صلح در میان آورده ما و  
پسر بهیبت خان نزد اسلام خان آورد و اسلام خان برگشته در موضع بن از نواحی سالکوٹ آمده قرار گرفت و کشمیریان  
نزد کور بهیبت خان را در و ابله آورده خواستند که او را بکشیر برده مرزا حیدر را از میان بردارند بهیبت خان این معنی را  
بمخوفت توانست قرار داد و بر همینی که نزد مرزا حیدر فرستاده مقدمات صلح در میان آورد مرزا حیدر خرجی وافر دست  
آن برهن فرستاد و بهیبت خان از آنجا بموضع برکه از توابع ولایت جموست آمد و کشمیریان از وجود شده نزد  
اسلام خان آمدند و غازیخان پیش مرزا حیدر رفت و در سنه سبع و خمسين و تسعمائة مرزا حیدر خاطر از اطراف جمع کرده  
خواجہ شمشعی مغول را باز عرفان بسیار بهسالت پیش اسلام خان فرستاد و در سنه ثمان و خمسين و تسعمائة خواجہ شمشعی  
از پیش اسلام خان باسباب و تقاضا بسیار مراجعت کرده باسین افغان از پیش اسلام خان همراه خواجہ شمشعی  
مرزا حیدر شال و زعفران بسیار باطلی اسلام خان داده رخصت نمود و قراہبا در مرزا بجاکومت بهر سل تعیین نمود  
از کشمیریان عبدرنیا و نازک شاه و حسین ماگرمی و خواجہ حاجی را همراه او کرده و قراہبا در و کشمیریان از اندر کوٹ برآمد  
در بازه سولا اقامت کرده در مقام فتنه شدند و بعلت اینکه سولان ایشازاد نظر نمی آرند سولان این مضمون را  
بعرض مرزا حیدر رسانیدند مرزا حیدر این سخن باور نکرده گفت که سولان در فتنه و فساد کم از کشمیریان نیستند حسین  
ماگرمی برادر خود علی ماگرمی را نزد مرزا حیدر فرستاد و از قند کشمیریان او را آگاه گردانیده قراہ برین دادند که شکر را  
باز طلبیده مرزا حیدر بیچ آگاه نشد و گفت که کشمیریان چه حسد داشته باشند که بشما عذر اندیشند و لشکر و این طلبیده  
در تبت و محترم رمضان در اندر کوٹ آتش عظیم پیدا شده اکثر خانها را سوخت و قراہبا در و سائر مردم بیچاره

کر و نہ کہ چون خانہ را سوخته اگر حکم شود بیایم و خانہ را راست کنیم و در سال آئندہ متوجہ بہر بل گردیم مرزا حیدر اصلاً باین  
راضی نشدہ خواہ ناخواہ این لشکر متوجہ بہر بل گشت مہدی رینا و سائر کشمیریان اتفاق کردند و چون شب شد از مغولان  
جدائشہ بہر کنار بہر بل برآمدند حسین ماکری و علی ماکری را از مغولان جدا ساختہ ہمراہ خود گرفتند تا با مغولان کشتہ نشود چون  
صبح شد میان مغول و مردم بہر بل جنگ شد و مغولان در کوه ہا بند شدند و سید مرزا اگر ختہ در و بل رفت و قریب ہشتاد  
مغولان نامدار قتل رسیدند و محمد نظر و امرا بہر بل گشتند بقیتہ السیف از راہ پنج در سیرم کلا آمدند مرزا حیدر از استماع  
این خبر بابت مخزون گشت و فرود تا گیاہی نقرہ شکستہ سہی کہ الحال در کشمیر راجع است سگہ زدند و ہا گیاہی ماکری را مقہور گشتند  
و جا گیاہی حسین ماکری را با وادو اکثر اہل حرفت را اسپ و خرچی دادہ سپاہی ساخت متعاقب این خبر رسید کہ ملا عبد  
از استماع خروج کشمیر این متوجہ لازمست بود چون نزدیک پورہ رسید کشمیر باین هجوم کردہ اورا کشند و خواجہ قاسم تہمت خود  
کشتہ شد و محمد نظر در راجوری گرفتار گشت و کشمیر باین جمعیت کردہ از سیرم کلا در سیرہ پور آمدند مرزا حیدر بقصد ناچار بجنگ  
ایشان از اندر کوٹ برآمدہ مہلکی جمعیت مرزا ہزار کس بود و از مغولان مثل عبدالرحمن و شاہ زادہ و سنگ خان سرک مرزا  
و مرکتہ و صبر علی و دیگران کہ بہ قریب بمقتصد کس بودند ہمراہ مرزا حیدر در شہاب الدین پور اقامت نمودند و دولت بہر بل  
و غازیجان و دیگر سرداران نامدار اتفاق عبدی رینا جمعیت نمودہ در سیرہ پور آمدند و از ناچار آمدہ در موضع جانپور جمع گشتند  
و مرزا حیدر در میان حال کرد کہ متصل سہری نگاہ است نزول نمود فتح جنگ کہ پورا و از دست مغولان قتل رسیدہ بود بقصد  
انتقام پیر خود اجداد ہمراہ ہزار کس در اندر کوٹ و آمدہ عمارت مرزا حیدر را کہ در باغ صفا بود بسوخت مرزا حیدر  
چون خبر شنید گفت این عمارت را از کاشغور بیاوردہ بودیم از تعبایت الہی میتوان ساخت عبد علی عمارت سلطان  
زمین العابدین را کہ در بتور بود و بعضی عمارت مرزا حیدر سوخت مرزا را این عمل خوش نیامد و عمارت عبدی رینا نوروز جنگ  
در سہری نگہ تیر بسوخت و مرزا حیدر در موضع جانپور آمدہ اقامت نمود و درین موضع درخت خبازی است کہ در سایہ آن  
دوست سوار توانست ایتاد و بتوجہ رسیدہ کہ بر گاہ یک شاخ اورا حرکت ہند تمام درخت در جنبش میاید مولف تاریخ نظام الدین احمد  
در مرتبہ ثانی کہ ایات عالیات حضرت خلیفہ الہی بسیر کشمیر رفت در ملازمت بود و آن درخت را دیدہ و امتحان کردہ  
انقصہ کشمیریان از خانپور حرکت کردہ در موضع ارب پور آمدند و فاصلہ زیادہ از و کردہ نماند و میرزا حیدر قرار داد کہ تباخت  
بیر سہر اعدا برد و مرزا عبد الرحمن ہر در خود را کہ بصفت صلاح و تقوی آراستہ بود بولی محمد وصیت کردہ از مردم  
بعیت بنام او گرفت و با اتفاق سوار شدہ بقصد شیخون برآمدند از قنادران شب ابر بسیار پیدا شدہ  
چون نزدیک کچیمہ خواجہ حاجی کہ مادہ مساد و وکیل مرزا بود رسیدند از تاریکی بیج نمی نمود شاہ نظر قورسے  
میگوید درین وقت تیر انداختم او از میرزا حیدر بگوش من رسید کہ گفت صاحب تولدی دانستم کہ تیر من بزا  
رسید و تیر منقوست قضابی بران او تیر زد و روایت دیگر آنست کہ کمال دوی اورا بشمشیر کشت اما

تاریخ نظام الدین احمد

برقالب او غیر از خم تیر و تبر خیزی دیگر نبود و بجای چون صبح شد در لشکر کشمیریان مشهور شد که مغلی کشته افتاده است  
 چون خواجه حاجی پسر او رسید و دید که مرزا حیدر سست سلو را از زمین برداشت یعنی پیش نموده بود چشمها باز  
 کرده جان بجان آفرین سپرد و منولان باندر کوٹ گریختند و کشمیریان بتعاقب ایشان رفته نعرش مرزا حیدر  
 برداشته و دید و فرار برده و فن کردند و خلاق از مردن مرزا حیدر تا صفت بسیار خوردند و منولان اندر کو  
 در آمده محضن جستنند و تا سه روز جنگ شد و روز چهارم محمد رومی پلهای کشمیر را در ضرر زن انداخته افکند  
 هر که میر رسید میرد آخر خاتم زن مرزا حیدر و خواهر او منولان گفتند که چون مرزا حیدر از میان رفته صلح  
 بکشمیریان بهتر است منولان این سخن را قبول کرده امیر خان معمار را جهت صلح نزد کشمیریان فرستاد و کشمیریان  
 صلح را منی شد و خط بعدد سو گند نوشته دادند که منولان در مقام آزار نباشند حکومت مرزا حیدر  
 ده سال بود و کرنازک شاه چون در وازهای قلعه داشت کشمیریان در توشک خانه مرزا حیدر  
 در آمده نفانس استعبر بردند و اهل و عیال مرزا حیدر را در سری نگر آورده در حوبلی حسن متوجا و اندولایت  
 کشمیر را در میان خود تقسیم نموده برگند دیوسر بدولت چک و برگند ری بغازیخان برگند کمرانج یوسف چک بهرام  
 چک قرار یافت و یک لشکر شالی بخواجه حاجی و کبیل مرزا مقرر گشت برگند دیوسر که جاگیر دولت چک پسر  
 خود حسن چک داد و دختری عید کرنا در عقد حبیب چک درآمد و امرای کشمیر خصوصاً عیدی رنیا تسلط تمام  
 گرفته نازک شاه را بکومت برداشته نمونه سیداشتنند در حقیقت عیدی رنیا با دشا بود در سنه شش و چمنین و  
 ستانیه شکر چک ولد حاجی چک بواسطه آنکه بی جاگیر بود غازیخان که خود را پسر حاجی چک میگفت و نبود جاگیر  
 بسیار داشت خواست از کشمیر بدر رود و تقضیل این اجمال است که شکر چک بی تردید شبیه پسر حاجی چک بود  
 و غازیخان اگر چه شهرت داشت که پسر حاجی است اما در حقیقت پسر او نبود چه حاجی چک بعد از مردن برادر  
 خود حسن چک زن او را که غازیخان حامله بود خواست در عرض دوسه ماهه غازیخان متولد شده القصد  
 شکر چک بواسطه این حسد خواست که از کشمیر برآمده نزد عید کرنا برود و چون این شهرت گرفت دولت چک  
 و غازیخان سبیل مابت هر جور با صد کس طلب شکر چک فرستادند و گفتند که اگر او نیاید بزور آرنده شکر چک  
 بواسطه طلب ایشان نیامده پیش عید کرنا رفت آخر عیدی رنیا پیش آمده صلح کرد و برگند گو بهادر و باره  
 بجای شکر چک قرار یافته تسکین فتنه شد درین ایام چهار طائفه در کشمیر اعتبار داشتند اول عید کرنا با  
 طائفه خود و دوم حسن ماکری و لدا بدال ماکری با طائفه خود سوم کتوریان که بهرام چک و یوسف و دیگران  
 باشند چهارم کامیان که حاجی چک و دولت چک و غازیخان باشند پنجمی رسیده دختر خود را در عقد از دواج  
 حسن خان ولد حاجی چک در آورد و دختر دولت چک در عقد محمد ماکری ولد لدا بدال ماکری درآمد و خواهر

یوسف چک ولد ریکی چک کو لواری در عقد نکاح غازیخان در آمد و این قرابت باعث قوت و غلبه چکان شد  
 با اتفاق یکدیگر و اطراف متفرق گشتند و غازیخان بولایت کراچ و دولت چک بسوی پور و ماگرایان و در باطل  
 رفتند و عیدی زرتیا در سری نگارند و گهین شسته در دفع تدبیر ایشان میبود و چون موسم باد بخان رسید عید زرتیا  
 گفت مرغا و باد بخان را بیارند که هر دو را یکجا بپریم و این طعامی است مقرر نزد ایشان پس بهرام چک رسید  
 ابراهیم و سید یعقوب بدعوت او آمدند یوسف چک نیامد عید زرتیا هر سه را گرفته مجوس ساخت یوسف  
 بر یعنی اطلاع یافته با سید سوار و مقصد پیاده از راه کراچ رفته بدولت چک پیوست عید زرتیا چون دید که  
 کشمیریان بچکان درآمدند مغولانرا مثل قرا بهادر میرزا و عبدالرحمن مرزا و خان سرک مرزا و شاهزاده لنگ و محمد نظر  
 و میر علی را از زندان بر آورده رعایت کرد و بهر کدام اسپ و سرپا و خرجی داده در موضع چک پر قوا قامت کرد  
 درین اثناء سید ابراهیم و سید یعقوب با اتفاق جارد و کنگا همبان ایشان بود گر خجته در کراچ رفته بدولت چک  
 ملحق گشتند بهرام چک نتوانست گر خجته روز دیگر غازیخان باسی هزار کس در سری نگار آمد و عید زرتیا مغولانرا  
 جنگ او فرستاد و اولهارا تمام خراب کرد مغولان معطل ماندند در بیولاد دولت چک نیز آمده بغازیخان و سرنگر  
 ملحق شد و با اتفاق در عید گاه قرار گرفتند همیشه ما بین در یقین جنگ بود تا آنکه بابا خلیل نزد عیدی زرتیا بحیثیت  
 صلح آمده گفت مغولانرا اعتبار کردی و کشمیریانرا از نظر انداختی مناسب نبود امثال این سخنها گفته میان او  
 و کشمیریان صلح کرد و مغولانرا با اهل و عیال براه تبت رخصت کردند خانم خواهر مرزا حیدر از راه بجلی بکابل رفت  
 و اهل تبت میر علی و دیگر مغولان را کشتند و خانم بکاشغز رسید متعاقب این وقایع خبر رسید که بهیبت خان  
 و سید خان و شهباز خان افغان که از قوم نیازی اند بشیخ کشمیری آیند و در پرگنه باهنال رسیده و در کوه  
 لون کوٹ در آمده اند عیدی زرتیا و حسن ماگری و بهرام چک و دولت چک و یوسف چک با اتفاق جنگ  
 نیازیان برآمدند طرفین مقابل هم رسیده جنگهای خوب کردند و بی بی رابعه زن بهیبت خان نیز جنگ فرود  
 نمود و شمشیر بجلی چک انداخت آخر بهیبت خان و سید خان و فیروز خان و بی بی رابعه در آن جنگ قتل  
 رسیده کشمیریان بفتح و ظفر بسری نگر مراجعت کردند و سرهای ایشانرا بدست یعقوب میر پیش اسلام خان در  
 موضع بن که نزدیک آب چنابست فرستادند بعد از آنکه میان کشمیریان عداوت بهم رسید عیدی زرتیا  
 با اتفاق فتح چک و کوهر و انگری و یوسف چک و بهرام چک و ابراهیم چک در جاله کر آمده اقامت اختیار  
 کردند و دولت چک و غازیخان و حسین ماگری و سید ابراهیم خان و طائفه دونان یکجا شده در عید گاه  
 منزل ساختند چون مدت دو ماه برین گذشت یوسف چک و فتح چک و کوهر و انگری و لید سنو و ابراهیم چک  
 از عیدی زرتیا جدا شده با دولت چک درآمد چون دولت چک بحیثیت تمام سوار شده بر سر عید زرتیا



رفت او تاب مقاومت نیاورد و بی جنگ گریخته در موضع جبر و رفته درین اثنا خواست که بر اسپ سوار  
 شود و قنارالکداسپ بر سینه او رسیده در موضع سمناک مخفی شده بهمان الم از عالم رفت و نعش او را در سرنگ  
 آورده در فرار موسی زیبا دفن کردند و او را خروج کرده نازک شاه را که بجز نامی از حکومت نداشت از حکومت  
 معاف داشته اراده خود سری کردند و بعد از مرزاجید مرتبه ثانی دو ماه نام حکومت داشت و ذکر ابراهیم شاه  
 بن محمد شاه که برادر نازک شاه باشد چون عیدی رینا از میان رفت دولت چک در آنجا  
 شده همات را از پیش خود گرفت و چون دید که از کسی که نام سلطنت برو باشد گزینیت ابراهیم شاه را  
 ب حکومت بر داشته نمونز وار میداشت در وقت خواجه حاجی وکیل مرزاجید را جنگل بر آمده پیش اسلام خان  
 رفت و شمس رینا و بهرام چک را گرفته در زندان کردند چون روز عید فطر شد دولت چک شکر خود را آراسته  
 بپای فبق آمد و یوسف چک در پای فبق اسپ تاخت و پیاده که تیرا جمع میکرد در میان پایهای اسپ  
 در آمده اسپ بند شد و یوسف نیفتاد و کردنش بشکست در سینه استین و شتمانه میان غازیخان و دولت چک  
 عداوت بهم رسیده اختلاف تمام در کشمیر بیان پیدا است حسن ماکری و شمس رینا که در هندوستان بودند آمده  
 در سینه صدی و ستین و شتمانه بغازیخان لختی گشتند و یوسف چک و بهرام چک پیش دولت چک آمدند و در  
 گوش او گفتند که ما را غازیخان پیش تو فرستاده که این همه مردم بی تقریب را چرا نزد خود جمع کرده که اینها دشمنان  
 تو اند و همچنین پیش غازیخان رفته گفتند که دولت چک در مقام صلح است چرا باوستیزه سیکنی امثال اینمقدما  
 گفته میان ایشان صلح کرد و شمس رینا گریخته به بند رفت درین ایام بتبیتیان آمده گو سفندان برگشته کما و  
 دباره که در جاگیر حبیب چک برادر نصرخان مقرر بود آمده بودند دولت چک ابراهیم و حیدر چک غازیخان  
 و دیگر اعیان را بالشکر بنوه از راه الایر بر سر تبت کلان فرستاد و حبیب خان بسرعت تمام بهمان راه که گو سفندان را  
 بریزه بودند بتجانب تبیتیان شتافت ناگاه قباچه تبیتیان رسیده جنگ کرده سوار ایشان را بشمشیه کشت ایشان همه  
 گریختند حبیب خان با سنا مشران کرده برادر خود در پیش چک را گفت تو بالشکر را سوار شو و تبت و ایلی در پیش چک  
 تداخل کرد و سخن او عمل نکرد و حبیب چک با وجود زخمها که خون میرفت در عمارت قصرای عالی تبت در آمد اهل تبت  
 تاب نیاورد و بی جنگ فرار نمودند چهل کس از آن مردم که ایشان را بکشند یا بکشد اسپ هزار باره بپوشانند و قطاس  
 و دوستی تو را طلا نیز قبول میکردند حبیب چک سخن ایشان القافات ناکرده همه را بردارند و از آنجا سوار شده بقلعه  
 دیگر آمده آن قلعه را نیز خراب ساخت و تبیتیان بکشد اسپ و پانصد نیویومند گو سفندوسی گاو قطاس بر حبیب چک  
 فرستادند و اسپان خوب کاشتر که بدست اهل تبت افتاده بودند آن اسپان را نیز از ایشان گرفت حیدر چک و ولد  
 غازیخان سوکنای نام برادر رضاعی خود را نزد حبیب چک و ستاد که اهل تبت این اسپان را بجهت غازیخان